

علامه حلی

(۳)

در دو شماره گذشته شمه‌ای درباره زادگاه علامه و نشو و نماى وی در آنجا و دوران تحصیلی و نبوغ و استعداد و لیاقت ذاتی او را از لحاظ خوانندگان گذرانیدیم، و چنانکه وعده دادیم در این شماره یکی از بزرگترین خدمات ذیقیمت آن مرد بزرگ را به تفصیل شرح دهیم تا با اطلاع از چگونگی آن بیشتر با علامه حلی که بیگمان یکی از مفاخر نامدار و نوابغ عالیقدر ما است آشنا شویم این ماجرای بزرگ تاریخی که ما آنرا يك خدمت ذیقیمت عظیم مینامیم؛ واقعه تشیع سلطان محمد خدا بنده پادشاه مغول بوسیله علامه حلی است که بر اثر آن مذهب شیعه اثنی عشری رسمیت پیدا کرد و برای نخستین بار در ایران سکه و خطبه بنام ائمه اطهار زینت یافت.

نفوذ اسلام در دربار مغول

تشیع سلطان محمد خدا بنده پادشاه مغول که معروف است با بئتکار علامه حلی بوده در کتب تراجم و تاریخ کمتر مورد بحث قرار گرفته و چنانکه میباید تحقیق و بررسی نشده است؛ بطوریکه واقع امر درست روشن نیست که چه عاملی باعث شد که پادشاه تازه مسلمان مغول ب مذهب شیعه بگردد و آنرا مذهب رسمی کشور اعلام کند

با کمال تأسف علمای شیعه در کتب تراجم و رجال که درباره علامه سخن گفته‌اند یا سر بسته باین موضوع جالب اشاره نموده‌اند و یا اصلاً از آن سخنی بمیان نیاورده و مانند بسیاری از مطالب مهم تاریخی مشابه آن، در شرح حال بزرگان شیعه از تحقیق و بررسی آن غفلت نموده و حتی بعضی با حدس و گمان و نقل این و آن اکتفا کرده و در نتیجه از کشف حقیقت و بیان آن در جای خود بازمانده‌اند که از جمله موضوع تشیع سلطان محمد خدا بنده و نقش علامه حلی در این باره است.

اینک در اینجا با اعتراف باینکه نویسنده این سطور نیز فرصت کافی برای بررسی کامل ندارد که بمیزان لازم این موضوع را مورد بحث قرار دهد؛ نخست سابقه اسلام آوردن پادشاهان مغول را از لحاظ خوانندگان گذرانده و سپس چگونگی نفوذ تشیع را در دربار آنان شرح داده و از آن پس نتیجه میگیریم که چه عواملی موجب شد که سلطان محمد خدا بنده متمایل بمذهب شیعه اثنی عشری گردد و در بزرگداشت رجال و دانشمندان آن بکوشد و ائمه شیعه را مورد کمال توجه قرار دهد.



در عصر سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه سال ۶۱۶ چنگیز خان مغول از سرزمین مغولستان همچون سیل بنیان کن لشکر بایران کشید و تا هشت سال قسمت مهمی از کشور مارا مورد قتل و غارت و ویرانی قرارداد؛ بطوریکه چون لشکر او از شهری میگذشتند اثری از آبادی و حیات باقی نمیگذاشتند؛ بعد از مرگ چنگیز تا حدود سی سال کشور ایران در دست فرزندان او و امرای مغول بهمان سر نوشت گرفتار بود تا اینکه در سال ۶۵۴ مجدداً نوه چنگیز و هلاکو، بایران تاخت و بقیه شهرها که در حمله جدش آسیب ندیده بود در معرض آفت هجوم خود قرارداد. بعلاوه هلاکو از ایران لشکر بعراق کشید و در بغداد سیل خون جاری ساخت و دیگر شهرهای عراق و سوریه دو مملکت بزرگ آن روز اسلام را نیز بخون و خاک کشید. در آن ایام بحرانی و روزگار تاریک، یکی از بزرگترین شخصیت‌های ایرانی و اسلامی یعنی خواجه نصیرالدین طوسی؛ حکیم دانشمند و فیلسوف خردمند و دوراندیش شیعه، توانست باند پیرو ابراز لیاقت خود شاه خون آشام مغول را از قتل و نهب و ویرانی بیشتر در داخله ممالک اسلامی بازدارد و بکارهای علمی و عمران و آبادی شهرها و ترمیم خرابیهای ناشی از حمله آنان تشویق کند؛ بهمین جهت چنانکه در شماره‌های پیش نوشتیم خواجه رصد خانه‌ای که بصورت یک دانشگاه عظیم بود؛ در شهر مراغه تبریز ساخت و هلاکو نیز بانجا کوچید و تا آخر عمر بآرامی بسر آورد.

بعد از مرگ وی فرزندش آباقا، در سال ۶۶۳ هجری سلطنت رسید، او نیز مانند پدر چند بار لشکر بسوریه و فلسطین کشید و در این لشکر کشی‌ها بسیاری از مسلمین را بقتل رسانید و اما کن بسیار ایرا نیز ویران ساخت.

هلاکو و فرزندش آباقا مانند پدرش تولی خان و جدش چنگیز همه پیرو مذهب بودائی و بت پرست بودند؛ ولی چندان تعصبی از خود نشان نمیدادند. بسیاری از زنان چنگیز و زن هلاکو و مادر آباقا و زن او همه پیروی مذهب بودند بهمین جهت در این دوره مسیحیت در دربار مغول

نموزفر او ان یافت تا آنجا که هلاک و آباقا بخاطر همسران مسیحی خود کلیساها و معابد بسیاری ساختند و عده زیادی از سرداران مغول را نیز آرامنه تشکیل میدادند و حتی فرمانده کل قوای هلاکو شخصی ارمنی بنام « کیتی بوقا » بود .

در این مدت در بسیاری از شهرهای ایران قوم مغول بتخانهها ساختند و نصارا و یهود نیز کلیساها و کنیسهها پرداختند؛ و هر سه میکوشیدند که بقایای آثار اسلامی را از ایران و عراق و سوریه براندازند ؛ حتی با امر اسلاتی که سران دول اروپا و مقامات روحانی عیسوی با اسلاطین و امرای مغول داشتند ؛ بیم آن میرفت که با اتحاد مغول و دول مسیحی ؛ یکباره اساس اسلام منهدم شود، و بقية السیف آنان یعنی مردم بیدفاع مسلمان اذم تیغ آن قوم وحشی بگذرند . در سال ۶۸۰ آباقا پدیدار عدم شتافت و «تگودار» پسردیگر هلاکو بجای برادر نشست - تگودار اول پادشاه مغول است که اسلام آورد ؛ نام خود را سلطان احمد گذارد و بسیاری از مغولان بت پرست را مسلمان کرد ؛ بدستور وی بتخانهها و کلیساها و معابد نصارا و ایران و بجای آن مساجد باشکوهی ساختند .

بعد از سلطان احمد ؛ برادرزاده اش « ارغون خان » پسر آباقا که مردی بت پرست بود در سال ۶۸۳ سلطنت رسید - در عهد وی خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان کل ممالک مغول که بزرگترین وزیر پادشاه مسلمین در دربار مغول بود ؛ و از زمان هلاکو تا آن موقع این سمت را داشت بقتل رسید و بجای وی سعد الدوله یهودی و زیر شد - سعد الدوله پس از روی کار آمدن؛ بسیاری از مردان با کفایت مسلمین و افراد بی گناه را بقتل رسانید و حتی قصد آن داشت که بوسیله جماعتی از یهود و نصارا تمام علمای اسلامی را قتل عام کند و شهر مکه را ویران سازد و آثار اسلامی را بکلی براندازد .

ستاره اقبال مسلمین که در زمان سلطان احمد درختیدن گرفت؛ به دازوی یکباره روی بافول نهاد ، تا آنکه در سال ۶۹۴ غازان خان پسر ارغون سلطنت رسید. وی بدست امیر نوروز سردار معروف خود که از رجال نامدار مسلمان بود، اسلام آورد ؛ و به پیروی از او سدهزار مغول در یکرóz اسلام آوردند ؛ و مجدداً بتخانهها و کلیساها و کنیسههای نصارا و یهود و آتشکدههای زردشتیها تبدیل بمساجد و معابد مسلمین گردید .

بعد از مرگ غازان در سال ۷۰۳ برادرش « الجایتو » بجای وی به تخت نشست ؛ چون مادرش مسیحی بود او نیز در کودکی غسل تعمید یافت و بنام « نیکولا » موسوم گردید و بکیش مسیحی درآمد ؛ ولی پس از فوت مادرش ، زنی مسلمان گرفت و بدست همین زن الجایتو نیز مسلمان شد ، و امرای مسلمان او را سلطان محمد خدا پنده خواندند .

چون سلطان محمد بسطنت رسید سلاطین اروپا کہ میبنداشتند وی مسیحی است نامہا بوی نوشتند و سفر ابدربار او گسیل داشتند تا مگر او را با خود همراه سازند، از حمله میان او و اوارد دوم پادشاه انگلیس؛ و پاپ کلیمان پنجم مراسلاتی رد و بدل شد و سفرائی آمد و رفت نمودند . پاپ در نامہای کہ بتاریخ ۱۳۰۸ میلادی بوی نوشت بطور آشکار از او خواست کہ الجاتو با سلاطین اروپا ہمراہی کنند تا پیروان محمد را یکسرہ نیست و نابود کنند. ولی مسلمان شدن الجاتو آب پاکی روی دست ہمہ ریخت و نقشہ های شوم نصارارا نقش بر آب کرد .

نقش علامہ در تشیع سلطان محمد خدا بنده

سلطان احمد تگودار و محمود غازان کہ گفتیم مسلمان شدند پیرو مذهب تسنن بودند ؛ سلطان محمد خدا بنده نیز پیش از آنکہ بسطنت رسد در خراسان بود و ہمانجا بوسیلہ علمای حنفی مذهب خراسان سنی حنفی گردید ؛ ولی بطوریکہ نوشتہ اند غازان خان در باطن میل زیادی بمذهب شیعہ داشت ؛ بہمین جهت سادات و علما و مردم شیعہ را احترام میکرد ، اما مکتون خاطر خود را فاش نمی ساخت .

و اما چہ باعث شد کہ سلطان محمد خدا بنده یکبارہ مذاہب چہارگانہ اہل تسنن را ترک گفت و بمذهب شیعہ اتنی عشری گروید و آنرا در سراسر مملکت رسمی اعلام کرد ؛ خود موضوعی است کہ اساس مقالہ ما را تشکیل میدہد و آنچه تا کنون گفتیم مقدمہ این مقالہ است . در تواریخ شیعہ و سنی معروف است کہ علامہ حلی از شہر حلہ واقع در عراق عرب بایران آمد و در شہر سلطانیہ پایتخت سلطان محمد خدا بنده کہ خرابہ های آن ہنوز ہم نزدیک زنجان باقی است ؛ طی جلسات متعدد و مذاکرات پی در پی کہ با علمای چہار مذهب اہل تسنن در حضور شاہ بعمل آورد ؛ شاہ مغول را کہ سنی بود شیعہ نمود ؛ علمای متعصب سنی در اینبارہ از حدود انصاف و واقع بینی گذشتہ و علامہ را بخاطر این موضوع با سخنان زشت یاد کردہ اند . شیعیان متعصب ہم از راہ دوستی پیرایہ ہائی باین واقعہ بستہ و آنرا بصورت افسانہ در آوردہ و حتی گاہی در کتابی ہم آوردہ اند ؛ مؤلف روضات الجنات از علامہ مجلسی در شرح کتاب «من لا یحضرہ الفقیہ» نقل میکند کہ آن عالم عالمی از جمعی از دانشمندان شیعہ نقل کردہ کہ ؛ روزی سلطان محمد خدا بنده بر زن خود غضب نمود و بروش اہل سنت بلفظ واحد او را سہ طلاقہ کرد و چون پشیمان شد و خواست مجدداً او را بزنی بگیرد دانشمندان اہل تسنن گفتند چون زن سہ طلاقہ شدہ بدون محلل ؛ بر شاہ حلال نمیشود .

شاہ متوجہ شدہ کہ مجتہدین شیعہ بمعکس اہل تسنن چنین طلاقی را صحیح نمیدانند و چون تحقیق کرد علامہ حلی را کہ آنروز در حلہ سکونت داشت و از مجتہدین بزرگ شیعہ بود

بوی معرفی کردند - شاه علامه را بسطانیه طلبید و علامه ضمن بحث و گفتگویی (که تفصیل آنرا روضات الجنات نوشته است) پشاه گفت : چون این طلاق بدون حضور دو نفر عادل صورت گرفته ، و بلفظ واحد زن را سه طلاق کرده ای ! نه تنها زن سه طلاقه نیست که محتاج بمجمل باشد ؛ بلکه اصولاً زن مطلقه نیست و میتوانی هم اکنون نزد زن خود بروی ؛ زیرا در مذهب شیعه و پیروان اهلبیت پیغمبر طلاق باید در حضور دو نفر عادل واقع شود ؛ سه طلاق هم باید سه بار خوانده شود و در مجالس متعدد باشد ، آنگاه علامه با علمای چهار مذهب در موضوعات فقهی و کلامی بگفتگو پرداخت و در هر مورد مزیت فقه و کلام شیعه را نسبت به معتقدات آنها روشن ساخت و این موجب تشیع پادشاه و سایر افراد مملکت گردید .

قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» جلد دوم ضمن شرح حال سلطان محمد خدا بنده از تاریخ حافظ ابرو شافعی همدانی شرح مفصلی نقل میکند که سایر مورخین و نویسندگان بعدی مانند ادوارد بیرون انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران «از سمدی تاجامی» و مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب «متقن و نقیس» تاریخ مغول» و دیگران در کتب دیگر آنرا مورد نظر قرار داده و ماجرای تشیع سلطان مغول را بر اساس آن نقل کرده اند که البته چندان تفاوتی با گفته فوق ندارد

مطابق نوشته حافظ ابرو شافعی تشیع پادشاه مغول در حدود سال ۷۰۹ بوقوع پیوسته علی هذا باد نظر گرفتن تاریخ ولادت علامه بسال ۶۴۸ باید خاطر نشان سازیم که علامه در آن موقع ۶۹ ساله بوده و اینکه در میان عوام شیعه معروف است که وی در آن زمان هنوز بالغ نشده بود ... افسانه ای بیش نیست .

اینک شرح جالب و کامل آنرا ما از تاریخ مغول تألیف مرحوم اقبال آشتیانی استاد مورخ فقید دانشگاه تهران که عصاره گفتار حافظ ابرو شافعی است برای مزید اطلاع خوانندگان در زیر میآوریم .

ماجرای تشیع سلطان محمد خدا بنده

مادر سلطان محمد خدا بنده مسیحی بود و او را در کودکی غسل تعمید داده و نیکلا نامید ولی خدا بنده پس از مرگ مادر بازنی مسلمان ازدواج کرد و همان آن او را مسلمان نمود . خدا بنده بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان ، شعبة حنفی از مذاهب اربعه تسنن را پذیرفت و رسماً مسلمان شد ؛ و نام حلیفه اول را بر مسکوکات نقش نموده ؛ به تشویق علمای این شعبة پرداخت

علاقه اولجاپتو بمذهب حنفی بقدریج علمای این مذهب را در اظهار و بد گوئی بمذاهب دیگر

اسلام و آزار پیروان آنها جری ساخت

در صورتیکه خود اولجایتو مردی متعصب نبود و بهمین جهت به تشویق خواجہ رشیدالدین فضل اللہ (۱) کہ از مذهب شافعی پیروی داشت نظام الدین عبدالملک مراغہای شافعی را بسمت قاضی القضاۃ کل ایران منصوب کرد و عموم اہل مذاہب را تحت امر او قرارداد .

خواجہ نظام الدین شافعی پس از انتخاب بمنصب جلیل فوق بنقض عقاید مذاہب دیگر ورد آراء دینی ایشان مشغول شد ؛ و بازار مناظرات بلکه مخاصمات و مباحثات مذہبی رواج گرفت مخصوصاً وقتی کہ در سال ۷۰۷ قبل از لشکر کشی بگیلان پسر صدر جهان بخارائی حنفی باردوی اولجایتو آمد و باتعصب تمام با قاضی القضاۃ شافعی بجدال پرداختند ؛ شدت این مخاصمہ بیشتر شد و کار برسوائی و توهین بمذہب اسلام کشید ، چہر کدام ازدو فرقة شافعی و حنفی ، بشرح قبایح دینی و عقاید سخینة فرقه دیگر پرداختند و برای مجاب ساختن خصم از بیان فجایع مذہبی یکدیگر کہ ہمہ آنها نیز باسم اسلام معمول بود ؛ خودداری نکردند و این مباحث باعث انزجار و ملالت خاطر بزرگان مغول گردید ؛ و اولجایتو از سر غضب از مجلس بحث قاضی القضاۃ و پسر صدر جهان برخاست و امرای مغول متحیر ماندند ، عاقبت و قتلشاه ، بایشان خطاب کردہ گفت کہ : این چہ خبطی بود کہ ، در ترک دین اجدادی و یاسای چنگیزی و قبول آئین عرب کردیم ، و بمذہبی سرفرو د آوردیم کہ تا این حد میان علمای آن اختلاف موجود است و بزرگان آن از مبادرت بھیج زشتی و رسوائی خودداری ندارند ، بہتر اینست کہ بآئین اسلاف خود بر گردیم و یاسای چنگیزی را احیا کنیم (این اختلاف از مسئلہ طلاق بشیوۃ اہل تسنن سرچشمہ گرفت) .

این خبر بتدریج در میان اردو انتشار یافت ؛ و نفرت مغول از اسلام و قائم دین آن رو باز دیاد گذاشت ؛ بطوریکہ ہر سبایکی از اہل عمامہ را میدیدند اورا مورد استہجان و طعنہ قرار میدادند و از عقد ازدواج شریعت اسلام سومی پیچیدند .

اتفاقاً در ہمین ایام موقعیکہ اولجایتو از اران بآذربایجان بر میگشت در رسیدن بقرہ گلستان واقامت در عمارتی بیلاقی کہ از اینبئہ غازی بود ؛ طوفانی شدید سر کرد و چند نفر از مہر اہان اولجایتو بصاعقہ ہلاک شدند ، و اولجایتو وحشت زدہ راہ سلطانیہ را پیش گرفت . جماعتی از مغول گفتند کہ سلطان باید بر حسب آداب مغول از آتش بگذرد تا دچار عاقبتی وخیم نکرده .

۱۰ وی وزیر غازان خان و سلطان محمد و ابوسعید فرزندان او ؛ و مؤلف کتاب جامع التواریخ است

کہ بفرمان ابوسعید بطرز فجیعی در سن ۹۰ سالگی بقتل رسید .

اولجایتو رضا داد و جمعی از بخشیان (روحانیون بودایی) را برای اجرای این کار حاضر کردند - ایشان گفتند که نزول این بلا بر اثر شومی مسلمانان و مسلمانی است! و اگر سلطان ترك آن مذهب بگوید آن نحوست بمیمت مبدل شود اولجایتو مدت سه ماه در حال تردید و فتور بود و نمیتوانست تصمیمی اختیار کند. چه مدتی از عمر خود را با اخلاص با اجرای آداب و احکام اسلامی گذرانده بود و نمی توانست برخلاف میل قلبی و وصیت برادر یکبارہ از آن منحرف شود.

یکی از امرای او که «طرمطاز» نام داشت بسلطان گفت که غازان خان که اقل و اکمل مردم عصر خود محسوب میشد، اختیار مذهب شیعه کرده بود؛ خوبست که جانشین او نیز به همین طریق رود و با اختیار آن از شر اعتقادات مذاهب تسنن رهایی یابد.

اولجایتو که بر اثر تلقینات اهل تسنن از مذهب شیعه و با اصطلاح مخالفین از مذهب و رفض، کمال وحشت داشت بر «طرمطاز» بانگ زد و گفت ای بدبخت میخواهی مرا راضی سازی؟

طرمطاز که مردی زیرک و فصیح بود؛ بانواع سخنان آراسته مذهب تشیع را در چشم اولجایتو بنیکوترین و جہی جلوه دارد و فضایح مذاهب دیگر را باونود.

این بیانات دل اولجایتو را بطرف اهل تشیع متوجه ساخت و اتفاقاً در همان اوقات هم جمعی از سادات و علویین (۱) بارود آمدند و در حضور سلطان بذكر عقائد اهل سنت و جماعت پرداختند ولی قاضی القضاة که مردی فاضل و اهل محاوره و بلاغت و کلام بود ائمه و شیعه را سخت مجاب کرد و در نظر سلطان مقالات ایشان را آلوده بقرض نشان داد و آن جماعت که تاب مقاومت نداشتند مالیده از میدان مباحثه قاضی القضاة روگردانند.

اقبال و توجه اولجایتو بمذهب شیعه از هر طرف علمای این مذهب را بر آن داشت که بارود بیایند و بیشتر از پیشتر سلطان را بسمت مذهب تشیع مایل کنند و بکوشند تا با ادله کلامی و شواهد دیگر ایمان او را محکم سازند و راه نفوذ ائمه سنت را سد نمایند.

از آنجمله علامه جمال الدین حسن بن یوسف حلّی و پسرش فخر المحققین محمد که هر دو از علمای شیعه اند با جمعی دیگر از پیشوایان عالم این مذهب بخدمت اولجایتو بسلطانیه شتافتند و علامه حلّی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه اثنی عشریه و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی است، برسم تیغچه دو کتاب در اصول عقائد شیعه تألیف کرده، به پیشگاه اولجایتو آورد. یکی کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» در کلام دیگر «منهاج الکرامه فی الامامه» اولجایتو علامه و پسرش را محترم داشت و ایشان مقیم اردو شدند.

و بین علامه حلّی و قاضی القضاة نظام الدین مراغه ای مناظرات بسیار در اثبات حقانیت مذهب شیعه یا تسنن واقع شد و چون این دو تن هر دو از بزرگان علمای معقول بودند هیچوقت

کار مناظره ایشان به تعصب و زشتی نمی کشید و از حد جدال علمی تجاوز نمی کرد : و قدم اول لجایتو بتدریج بر اثر مصاحبت علامه حلی و نقیب مشهد طوس و سایر علمای شیعه در قبول این مذهب راسخ تر شد و هر قدر بعدها سعی کردند که او را از این راه برگردانند و نفوذ شیعیان را کم کنند قادر نیامدند ؛ بلکه برخلاف، مذهب شیعه رونق بسیار یافت و جماعتی از علمای این مذهب که در بحرین و عراق عرب متواری بودند بتدریج از خود جنبشی بروز دادند و کتب بسیار در رد عقائد مخالفین و اقامه مراسم تشیع برشته تألیف آوردند و زمینه قوی برای دوره های بعد تهیه دیدند و در این کار دخالت علامه حلی از همه بیشتراست .

اول لجایتو در سال ۷۰۹ امر داد که نام خلفای ثلاثه را از خطبه وسکه بیان نازند و نام حضرت امیر المؤمنین علی و امام دوم و سوم شیعیان را در خطبه بیاوردند و در سکه فقط بر نام حضرت علی بن ابیطالب اقتصر کنند و مردم ایران قبول مذهب شیعه نمایند .

* * *

سلطان محمد خدا بنده : بدینگونه که از نظر خوانندگان گذشت شیعه شد و علامه حلی سر آمد علمای شیعه را نزد خود نگاه داشت - وی مدرسه ای برای اشاعه عقاید شیعه در سلطانیه بنا کرد که شصت مدرس و دو بیست شاگرد با موختن میانی و عقائد مذهب شیعه مشغول شوند - بعلاوه مدرسه سیاره باخیمه و خرگاه ترتیب داد و هر جا میرفت آنرا با خود میبرد تا علامه حلی و فرزندش در مسافرتها نیز بتوانند همراه وی بدرس و بحث و نشر عقائد شیعه اشتغال ورزند . چنانکه گفتیم شیعه شدن سلطان محمد خدا بنده توسط علامه حلی جمعی از متعصبین اهل تسنن را بر سرخشم آورده و کسانی مانند ابن حجر عسقلانی در کتاب الدرر الکامنه جلد ۲ صفحه ۳۷۸ و ابن بطوطه در سفرنامه خود چاپ مصر صفحه ۱۲۸ و ابن تیمیه و هابی در کتابهای خود آن مرد بزرگ اسلام را بزشتی یاد کرده و از نسبتهای ناروا و اشاعه دروغ و جعل خرافات بمنظور دگرگون ساختن خدمت بزرگ او خودداری نکرده اند : غافل از اینکه اگر علامه حلی در آن گیر و دار بفریاد پادشاه مغول نمیرسید ، پادشاه از دین اسلام منصرف میشد ؛ مغولان و یهود و نصاری و سایر مذاهب که از سلطه و نفوذ امرا و علمای اسلامی سینه ها پر کینه داشتند بلائی بر وز مسلمانان می آوردند که نام و نشانی از آنها در صفحه روزگار باقی نمی ماند .

ولی علامه نه تنها اسلام را در نظر پادشاه و سران مغول بیش از پیش جلوه داد بلکه با منطق محکم و مکتب خرد پسندانه اهل بیت عصمت (ع) که اساس معتقدات اسلامی و احکام قرآنی است روشن و دولت و ملت را بر عایت این دین حنیف و ادا داشت ؛ و در حقیقت او نیز مانند استادش خواجه نصیر الدین طوسی در حساس ترین موقع و باریکترین لحظات ؛ بداد مسلمین رسید و جان و حیثیت تمام رجال اسلام اعم از سنن و شیعه را خرید ؛ و با خدمت خود از آنها دام کاخ رفیع آئین خدامانمت بعمل آورد بطوریکه منبهدیگر آنگونه خطرات از ناحیه سلاطین بیگانه در داخله ممالک اسلامی متوجه این دین حنیف و احکام حیات بخش آن بظهور نرسید (ناتمام)